

## توسعه مالی و اشتغال زنان در ایران

خیزران روستائی شلمانی\*

دکتر زهرا میلا علمی\*\*

زینب غلامی\*\*\*

### چکیده

اشتغال زنان به‌عنوان نیمی از سرمایه انسانی هر جامعه‌ای می‌تواند نقش مهمی را در رشد و توسعه کشور داشته باشد. از دیگر سو، امروزه بنگاه‌های اقتصادی و مؤسسات مالی برای تسخیر بازارها و جلب رضایت مشتریان در حال رقابت هستند. با توسعه مالی می‌توان انتظار افزایش به‌کارگیری نیروی کار را داشت. با وجودی که ادبیات مربوط به توسعه مالی افزایش یافته است، پیوند بین اشتغال و توسعه مالی، به‌طور ویژه اشتغال زنان، در مطالعات محدودی بررسی شده است. در این راستا، با استفاده از داده‌های سری زمانی موجود و در قالب برآورد مدل‌سنجی انتخابی، رابطه بین توسعه مالی و اشتغال زنان در اقتصاد ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج حاکی از آن است که با افزایش توسعه مالی می‌توان انتظار داشت که نرخ مشارکت زنان در ایران افزایش یابد.

واژگان کلیدی: اشتغال زنان، توسعه مالی، ایران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

امروزه مطالعات پیرامون موضوعات زنان، به عنوان نیمی از جمعیت فعال کشور و اثرگذاری نقش آنان بر متغیرهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است.

مشارکت اقتصادی زنان در جامعه، به‌عنوان یکی از ابعاد توسعه یا به عبارتی زیربنای توسعه شناخته شده است. از قابل توجه‌ترین پدیده‌های دوران اخیر، افزایش سهم زنان در بازار کار و همچنین نرخ مشارکت آنان بوده است (گزارش سازمان بین‌المللی کار<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰، سازمان ملل متحد<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰، وزارت کار ایالت متحده آمریکا، ۲۰۱۱). به‌گونه‌ای که این نرخ از ۵۰/۲ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۵۱/۷ درصد در سال ۲۰۰۸ رسیده است (گزارش سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۰).

در سطح جهانی، در فرضیه مشارکت زنان M- شکل کلاسیک، مشارکت نیروی کار زنان در حال مسطح شدن و افزایش است. در کشورهای توسعه‌یافته، زنان در تمام مشاغل و حرفه‌ها سهم خود از اشتغال را افزایش داده‌اند. این شامل بسیاری از فعالیت‌هایی است که قبلاً در انحصار مردان بوده است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، زنان کماکان به بخش کشاورزی، خانه‌داری و فعالیت‌های غیر رسمی وابسته هستند؛ اما سهم رو به رشدی از جمعیت فعال اقتصادی زنان در بخش صنعت و خدمات مشغول به کار هستند. این امر تا حدی نتیجه تحصیلات بهتر، تغییر در احتیاجات روزمره و تقاضای رو به رشد نیروی کار انعطاف‌پذیر و ارزان‌تر در خدمات و صنایع وارداتی است (مقدم<sup>۳</sup>، ۲۰۰۲).

برخلاف مقدار نسبتاً بالای مشارکت زنان، در بیشتر مناطق در حال توسعه، در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا وضعیت متفاوت است. در خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب آسیا بیش از ۶ نفر از ۱۰ زن در سنین کار، خارج از نیروی کار باقی می‌مانند (ILO، ۲۰۱۰). متوسط این نرخ برای کشورهای منا از ۱۸/۲۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۰/۸۹ درصد در سال ۲۰۱۰ می‌رسد و برای کشورهای در حال توسعه در منطقه منا این نرخ حتی کمتر است و در سال‌های مذکور ۱۷/۶۵ و ۱۹/۶۶ درصد می‌باشد (بانک جهانی، ۲۰۱۲).

1. International Labour Organization (ILO)  
2. United Nation  
3. Moghadam

علاوه بر پایین بودن مشارکت زنان، سایر مشخصه‌های نیروی کار منطقه را می‌توان چنین بر شمرد: میزان نسبتاً پایین مشارکت در کل جمعیت، دسترسی محدود به مشاغل درآمدزا، محدود شدن اشتغال غیرکشاورزی به مشاغل بخش عمومی و فقدان کامل از مشاغل. این ویژگی‌ها می‌تواند ناشی از برخی عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از قبیل اقتصاد مبتنی بر نفت (که تأکید بر فرایند تولید درون‌گرا و سرمایه‌بر دارد)، سیاست‌های توسعه‌ای (که تأکید بر خوداتکایی به جای یکپارچگی جهانی دارد) و ساختار اجتماعی و معیارهای فرهنگی مبتنی بر مردسالاری است (علاءالدینی و رضوی، ۱۳۸۳).

تجزیه و تحلیل اقتصادی مشارکت زنان در بازار کار از مطالعات مینسر<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) و بکر<sup>۲</sup> (۱۹۶۵) مورد توجه قرار گرفت. رویکرد مینسرین سرمایه انسانی را بر فرض حداکثرسازی ارزش فعلی لحاظ می‌کند و رویکرد بکرین با استفاده از توابع تولید فعالیت خانگی، در تلاش برای توضیح الگوهای مصرف و عرضه خانوار است. نتیجه‌گیری از این دو رویکرد این است که برای یک زن، تخصیص زمان بین تصمیمات متفاوت، به مزایا و هزینه‌های نسبی آن تصمیم‌ها - مانند ثبت‌نام در مدارس - وابسته است (ساخاروپولوس و تزاناتوس ۳ ۱۹۸۷).

آنکر<sup>۴</sup> (۱۹۹۸) تضاد جنسی موجود در بازار کار را در سه دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. نظریه سرمایه انسانی نئوکلاسیکی؛
۲. نظریه جدایی‌پذیری بازار کار و نهادها؛
۳. نظریه جنسیتی<sup>۶</sup>.

در بخش نظریه‌های نئوکلاسیک، اهمیت نقش ذخیره سرمایه انسانی زنان و مردان را برجسته می‌سازد. برای مثال بسیاری از والدین تصمیم می‌گیرند که به دخترانشان نسبت به پسرانشان فرصت کسب آموزش کمتری بدهند. در مقایسه با مردان، زنان به داشتن سطح کمتری از آموزش تمایل دارند. ارتباط کمتری بین زمینه مطالعات زنان با نیاز بازار کار، وجود دارد. زنان تمایل به داشتن کارهای کوتاه‌مدت و نیمه‌وقت دارند. علاوه بر این، خود زنان تمایل کمتری به تجربه‌اندوزی دارند که می‌توان آن را ناشی از

---

1. Mincer, 1962  
 2. Becker, 1965  
 3. Psacharopoulos and Tzannatos, (1987)  
 4. Anker, 1998  
 5. Institutional and labour market segmentation theories  
 6. Feminist (gender) theories

فرصت‌های شغلی کمتر بازار کار برای زنان دانست. همه این عوامل به‌طور منفی بر بهره‌وری، دستمزد و نوع شغل زنان واجد شرایط اثرگذار است.

یکی از معروف‌ترین نظریه‌های جدایی بازار کار، "نظریه بازار کار دوگانه"<sup>۱</sup> است. مطابق این نظریه، بازار کار به یک بخش اولیه و یک بخش ثانویه تفکیک می‌شود. در بخش اولیه، کارها نسبتاً از لحاظ دستمزد، امنیت، فرصت‌های پیشرفت و شرایط کاری مناسب است. کارهای بخش دوم نسبتاً با کیفیت ضعیف، دستمزد کم، ناچیز بودن شانس ارتقاء، شرایط کاری نامناسب و امنیت شغلی پایین هستند.

نظریه‌های جنسیتی به‌طور عمده بر متغیرهای غیر بازاری کار<sup>۲</sup> متمرکز می‌شود که اقتصاددانان از آن بهره‌جسته‌اند. فرض اساسی در نظریه جنسیتی این است که موقعیت محروم زنان در بازار کار انعکاسی از مردسالاری و موقعیت پایین زنان در جامعه و خانواده‌شان است. در تمام جوامع، مسئولیت اصلی زنان خانه‌داری و نگهداری از فرزندان تعریف شده است، در حالی که وظیفه اصلی مردان نان‌آوری است. این برداشت و هنجارهای اجتماعی از واقعیت در میان زنان، مردان و خانواده‌ها متفاوت است؛ ولی از تأثیرش بر رفتار و اثرش بر علت تبعیض علیه زنان نمی‌کاهد. همچنین نظریه جنسیتی به محدودیت فرهنگی تعریف کار قابل پذیرش برای زنان، در برخی کشورها اشاره می‌کند.

تعدادی از مطالعات انجام‌شده در کشورهای مختلف به بررسی عوامل مؤثر بر مشارکت نیروی کار زنان بر اساس نظریه نئوکلاسیک پرداخته‌اند که در آن بر سرمایه انسانی تأکید شده است. در این مطالعات افزایش سرمایه انسانی، افزایش حضور زنان در بازار کار را موجب می‌شود (تانسل<sup>۳</sup> ۲۰۰۲، براتی<sup>۴</sup> ۲۰۰۳، اوانس و کلی<sup>۵</sup> ۲۰۰۴، اوالس و همکاران<sup>۶</sup> ۲۰۰۷، فریدی و همکاران<sup>۷</sup> ۲۰۰۹، اینس<sup>۸</sup> ۲۰۱۰، کاستل و همکاران<sup>۹</sup> ۲۰۱۰، میندین<sup>۱۰</sup> ۲۰۱۲، عمادزاده ۱۳۸۲، ابروانی ۱۳۸۳). در کنار سرمایه انسانی و آموزش که بر ارزش بازاری مشارکت زنان در بازار کار اثرگذار هستند، فعالیت‌های غیربازاری همانند ازدواج، طلاق، تعداد فرزندان و سن نیز بر حضور زنان در بازار کار اثرگذار

1. Dual labor market theory
2. Non-labour market
3. Tansel
4. Bratti
5. Evans & Kelley
6. Euwals et al.
7. Faridi et al.
8. Ince
9. Castel et al.
10. Mainddin

است. به عنوان مثال، مکان زندگی بر مشارکت زنان معنادار است. لیزانیلر و بهاتی<sup>۱</sup> ۲۰۰۵، ساکی<sup>۲</sup> ۲۰۰۵، اجاز<sup>۳</sup> ۲۰۰۷، نتولی<sup>۴</sup> ۲۰۰۷، نوروزی (۱۳۸۳). باروری و تعداد فرزندان از دیگر عوامل غیربازاری تعیین کننده مشارکت بازار کار است که در مطالعات آرانگو و پوسادا<sup>۵</sup> ۲۰۰۷، کانترراس و پلازا<sup>۶</sup> ۲۰۰۸، علی خان و تسنیم خان<sup>۷</sup> ۲۰۰۹، جاو و لی<sup>۸</sup> ۲۰۱۱، ببالی<sup>۹</sup> ۲۰۱۱، میرزایی (۱۳۸۳) مورد بررسی قرار گرفته اند. رشد اقتصادی نقش تعیین کننده ای در نرخ مشارکت زنان دارد (لینکو و آرنولد<sup>۱۰</sup> ۲۰۰۸، مونچ و ویجنبرگن<sup>۱۱</sup> (۲۰۰۹)، صادقی و عمادزاده (۱۳۸۳). در پاره ای از پژوهش ها، اثرگذاری ازدواج و طلاق مورد مطالعه قرار گرفته است (نتولی ۲۰۰۷، عزیز<sup>۱۲</sup> ۲۰۰۹، اوانس و کلی (۲۰۱۱).

در کنار عوامل یاد شده، دیگر عوامل اثرگذار بر نرخ مشارکت زنان، می تواند توسعه مالی باشد. ادبیات مربوط به توسعه مالی به طور عمده در حوزه رشد اقتصادی عنوان شده است. رابطه بین توسعه مالی و رشد اقتصادی به عنوان موضوعی مهم مورد بحث اقتصاددانان قرار گرفته است. مطالعات پیشگام پیرامون این موضوع از شومپتر<sup>۱۳</sup> (۱۹۱۲)، گلد اسمیت<sup>۱۴</sup> (۱۹۶۹)، مک کینون<sup>۱۵</sup> (۱۹۷۳) و شاو<sup>۱۶</sup> (۱۹۷۳) سرچشمه می گیرد (ارشاد خان و همکاران<sup>۱۷</sup>، ۲۰۰۵). تعدادی از نظریه پردازان، که آغازش به حدود یک قرن پیش توسط شومپتر برمی گردد، به نقش توسعه مالی بر رشد اقتصادی از طریق شناسایی فرصت های بهتر برای سرمایه گذاری، کاهش دارایی های غیرمولد، تحرک پس انداز، افزایش نوآوری در فناوری و بهبود ریسک پذیری تأکید کرده اند (راجان و زینگالس<sup>۱۸</sup>، ۱۹۹۸).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1. Lisaniler and Bhatti
2. Sackey
3. Ejaz
4. Ntuli
5. Arango and Posada
6. Contreras and Plaza
7. Ali Khan and Tasnim Khan
8. Jao and Li
9. Bbaale
10. Lincove and Arnold
11. Münch & Wijnbergen
12. Aziz
13. Schumpeter
14. Goldsmith
15. Mckinnon
16. Shaw
17. Arshad Khan et al.
18. Rajan and Zingales

شواهد زیادی نشان می‌دهند که مؤسسات مالی (مانند بانک‌ها و شرکت‌های بیمه) و بازارهای مالی (از جمله بازارهای سهام، بازار اوراق قرضه و بازارهای مشتقه<sup>۱</sup>) نقش بسزایی در کاهش فقر، توسعه و ثبات اقتصادی داشته‌اند (لوین<sup>۲</sup>، ۲۰۰۵). به عنوان مثال، زمانی که بانک‌ها وام‌گیرندگان را غربال و شرکت‌های با چشم‌انداز امیدوارکننده‌تر را شناسایی می‌کنند، به تخصیص مؤثرتر منابع، گسترش فرصت‌های اقتصادی و رشد سریع‌تر کمک می‌کنند. گام دیگر در ترویج توسعه اقتصادی زمانی است که بانک‌ها و بازارهای اوراق قرضه پس‌انداز خانوار را برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نویدبخش به تحرک و می‌دارد؛ اما هنگامی که سیستم مالی در انجام این وظیفه، ضعیف عمل کند، منجر به محدود کردن رشد و فرصت‌ها و بی‌ثباتی اقتصادی می‌شود (چیپک و همکاران<sup>۳</sup>، ۲۰۱۳).

هر چند اشتغال یک متغیر پیش‌ادواری<sup>۴</sup> است و به عنوان پیش‌نیاز رشد اقتصادی در نظر گرفته می‌شود، اما ادبیات اقتصادی همان‌گونه که برای رشد شکل گرفته، برای اشتغال به وجود نیامده است. با توجه به گسترش بحث توسعه مالی در دهه‌های اخیر و اهمیت اثر آن بر رشد اقتصادی و تأثیر رشد بر اشتغال، کمتر به رابطه بین توسعه مالی و اشتغال توجه شده است. این مطالعه بر آن است که به این پرسش پاسخ دهد که اثر توسعه مالی بر اشتغال زنان ایران چگونه است؟

### مبانی نظری و پیشینه تحقیق

تحقیقات حاضر فصل مشترک دو جریان ادبیاتی است. اولین آن، به عوامل مالی تقاضای کار و دومی به تعامل بین سیستم مالی و نهادهای بازار کار می‌پردازد.

### عوامل مالی تقاضای نیروی کار

وابستگی تقاضای نیروی کار به عوامل مالی در متن دیدگاه نئوکینزین<sup>۵</sup> قرار دارد که بازار ناقص، تعدیل هزینه‌ها و عدم تقارن اطلاعات نقش مهمی در نوسانات کسب‌وکار بازی می‌کنند. گرین والد و استیگلیتز<sup>۶</sup> (۱۹۹۳) و آرنولد<sup>۷</sup> (۲۰۰۲) نشان دادند که محدودیت‌های ناشی از عدم تقارن اطلاعات باعث وابستگی تقاضای نیروی کار بنگاه

1. Derivative markets
2. Levin
3. Čihák et al.
4. pro-cyclical
5. Neo-keynesian
6. Greenwald & Stiglitz
7. Arnold

به موقعیت ترازنامه آنها می‌گردد. بنابراین، اشتغال در راستای فشارهای مالی مواجه شده بنگاه‌ها، نوسان می‌کند.

از لحاظ تجربی، در این دیدگاه، به عوامل مالی تقاضای نیروی کار نسبت به تقاضای سرمایه توجه کمتری شده است. شارپ<sup>۱</sup> (۱۹۹۴) به این نتیجه رسید که حساسیت تقاضای کار بنگاه‌ها به فروش در آمریکا، با توجه به نسبت قدرت نفوذشان افزایش می‌یابد. با استفاده از مجموعه داده‌های بنگاه‌های بریتانیایی، نیکل و وادوانی<sup>۳</sup> (۱۹۹۱) بیان می‌کنند که اشتغال با نسبت قدرت نفوذ بنگاه‌ها کاهش می‌یابد و با سرمایه‌بازاری‌شان افزایش می‌یابد. نیکل و نیکولیتساس<sup>۴</sup> (۱۹۹۹) نشان می‌دهند که اشتغال همچنین با نسبت پرداخت بهره‌ای به جریان وجوه نقد<sup>۵</sup> کاهش می‌یابد. بنیتو و هرناندو<sup>۶</sup> (۲۰۰۸) به نتایج مشابهی برای شرکت‌های اسپانیایی دست می‌یابند. کاگس<sup>۷</sup> (۲۰۰۶) به این نتیجه می‌رسد که در نظر گرفتن هر دوی سرمایه و تقاضای نیروی کار در برآورد محدودیت مالی، مناسب‌تر از برآورد مدل Q سنتی و مرسوم از سرمایه ثابت است.

برخی از مطالعات دیگر به بررسی عوامل مالی‌ای می‌پردازند که از طریق اثرگذاری‌شان بر تشکیل بنگاه‌ها، اشتغال را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر اساس پژوهش آصم اوغلو<sup>۸</sup> (۲۰۰۱) محدودیت‌های مالی برای اشتغال مضر است، زیرا این محدودیت‌ها برای ظهور شرکت‌های نوآور جدید که به‌طور ویژه‌ای ایجادکننده شغل هستند، مانع محسوب می‌شود. وی معتقد است که از ۱۹۶۰ وابستگی نرخ اشتغال بنگاه‌ها به تأمین مالی خارجی در اروپا نسبت به ایالت متحده بیشتر است. نویسنده استدلال می‌کند که این به دلیل قوانین قوی‌تر سیستم مالی در اروپاست. بلکی و فن<sup>۹</sup> (۲۰۰۰)، بلکی، فن و فوستر<sup>۱۰</sup> (۲۰۰۲) و فکس و فوکس<sup>۱۱</sup> (۲۰۰۳) بر سرمایه‌گذاری ریسک‌پذیر<sup>۱۲</sup> متمرکز می‌شوند. تحقیقات تجربی و نظری در داده‌های اقتصاد کلان، نشان می‌دهد که توسعه ناکافی سرمایه‌گذاری پرخطر مانع از ظهور شرکت‌های جدید خواهد بود که متعاقب آن اشتغال متضرر می‌شود.

1. Sharpe
2. Leverage ratio
3. Nickell & Wadhvani
4. Nickell & Nicolitsas
5. Ratio of interests payment to cash flow
6. Benito & Hernando
7. Caggese
8. Acemoglu
9. Belke & Fehn
10. Foster
11. Fechs & Fuchs
12. Venture capital

### اثر متقابل سیستم مالی و نهادهای بازار کار

در ادبیات اقتصادی، توسعه مالی و مقررات زدایی بازار نیروی کار به عنوان جایگزین به نظر می‌رسند. در پژوهش رندون<sup>۱</sup> (۲۰۰۰)، اخراج نکردن و هزینه‌های استخدام به نفع اشتغال است. همچنین، توسعه مالی ایجاد مشاغل را ترویج و به بنگاه‌ها اجازه تأمین مالی این هزینه‌ها را با انتشار ضمانت‌نامه<sup>۲</sup> می‌دهد. با وابستگی کمتر سیاست‌های استخدامی به منابع داخلی، بنگاه‌ها به سرعت، سطح اشتغال خود را تعدیل می‌کنند. از آنجا که هزینه‌های تعدیل بازار کار می‌تواند توسط انتشار ضمانت‌نامه تأمین مالی شود، اگر توسعه مالی بالا باشد، رفع هزینه‌های تعدیل، کارایی را کاهش می‌دهد. به صورت متقارن، اگر بازار کار کاملاً انعطاف‌پذیر باشد، دسترسی به منابع خارجی تأثیر کمتری بر اشتغال ایجاد می‌کند. حمایت شدید از نیروی کار اجازه می‌دهد تا کارگران تا حدی درآمد حاصل از پروژه کارآفرین<sup>۳</sup> را تسخیر کنند. همین تسخیر درآمد، نرخ بازگشت پروژه را به زیر آستانه کمینه تعریف شده توسط تأمین‌کنندگان مالی کاهش می‌دهد. از این رو، بنگاه نمی‌تواند شغلی ایجاد کند و هیچ کارگری استخدام نمی‌شود. اما بیکاری به صورت مکانیکی محدود خواهد شد؛ چرا که با کاهش حمایت نیروی کار و افزایش در نرخ بازده پروژه بالاتر از آستانه تأمین‌کنندگان مالی مهار می‌شود. با این حال اگر بنگاه از لحاظ مالی محدود شود، تعدیل آهسته‌تر و بازگشت به اشتغال به تعویق می‌افتد. در نتیجه، زمانی که بازار کار انعطاف‌پذیر است، هیچ بیکاری وجود نداشته و مقررات زدایی مالی بی‌فایده است و زمانی که سیستم مالی بدون اصطکاک است، بازگشت به اشتغال بلافاصله و مقررات زدایی بازار کار منافع را از بین خواهد برد (بلکی و فن، ۲۰۰۰).

در دسته دوم آثار، مقررات زدایی مالی و انعطاف‌پذیری بازار کار به عنوان مکمل دیده می‌شوند. کسکلا و استنباخا<sup>۴</sup> (۲۰۰۲) به مدل‌سازی اثر کاهش رقابت بانکی در اقتصادی می‌پردازند که کارگران توسط دستمزد پایه‌ای چانه‌زنی<sup>۵</sup> و سهم سود بنگاه‌ها ارتقاء می‌یابند. زمانی که سیاست استخدام بنگاه با استقراض تأمین مالی می‌شود، این، افزایش نرخ بهره‌ای را به دنبال دارد که با کاهش رقابت بانکی مانع از اشتغال می‌شود. اما کارگران افزایش هزینه استخدام و چانه‌زنی کمتر بر دستمزد پایه‌شان را درونی

1. Rendon
2. Security issuance
3. entrepreneur's project
4. Koskela & Stenbaka
5. Bargained base wage



می‌سازند. هنگامی که اتحادیه‌ها قدرتمند هستند، این اثر تعدیل است که حاکم می‌شود. در موردی خلاف این حالت، اثر اولیه غالب است. بنابراین، نقصان در بخش بانکی منجر به اثر منفی اختلاف بازار کار می‌شود. آزادسازی مالی اشتغال را ترویج می‌دهد تنها در صورتی که بازار کار بسیار انعطاف‌پذیر باشد و آن به ضد تولید<sup>۱</sup> تبدیل می‌شود اگر بازار کار به شدت کنترل شده باشد.

امبل و ارنست<sup>۲</sup> (۲۰۰۶) به تقویت بحث مذکور می‌پردازند با نشان دادن اینکه مکمل‌های نهادی همچنین می‌توانند به سیاست‌های تعدیل اعمال شوند. در مدل آن‌ها، دو اثر مخالف دخیل هستند. در یک طرف، همانند مطالعه واسمر و ویل<sup>۳</sup> (۲۰۰۴) آزادسازی بازار، نقدینگی را بهبود بخشیده و هزینه‌های تطبیق عوامل را کاهش می‌دهد: بنگاه‌ها و کارگران به آسانی بیشتری در بازار تطبیق می‌یابند به همان خوبی بنگاه‌ها و بانک‌ها در بازار اعتباری. از سوی دیگر، رقابت قوی‌تر باعث کاهش اجاره عوامل و تطمیع آنها برای سرمایه‌گذاری در دارایی‌های خاص می‌شود: مقررات زدایی از بازار کار تلاش کارگران را کاهش می‌دهد. انعطاف‌پذیری بازار اعتباری شدت نظارت بر بانک‌ها را متوقف می‌سازد، درحالی‌که مقررات زدایی بازار محصول نوآوری خلق شده بنگاه‌ها را کاهش می‌دهد که منجر به بهره‌وری پایین‌تر دارایی می‌شود که منبعی برای اشتغال است. تقابل این دو اثر مخالف پیچیده‌تر از رفتار عاملان وابسته به یکدیگر است. به عنوان مثال، انعطاف‌پذیری بازار کار دلالت بر این دارد که افت بهره‌وری بنگاه‌ها از طریق کاهش تلاش کارگران است. از این رو، نظارت تحت کنترل بانک‌ها سودآوری کمتری به همراه دارد که پیامد آن کاهش تعداد بانک‌ها و نقدینگی در بازار اعتباری است. تمام این فعل و انفعالات در نهایت به تعادل‌های متعدد ختم می‌شود. در "تعادل انعطاف‌پذیر" نقدینگی بازار محصول و کار بسیار بالاست درحالی‌که در "تعادل چسبنده"<sup>۴</sup> این گونه نیست. با بهره‌گیری از شبیه‌سازی عددی، امبل و ارنست (۲۰۰۶) نشان می‌دهند که این تعادل‌ها به سیاست‌های آزادسازی به گونه‌ای متفاوت واکنش نشان می‌دهد. در مقابل، در اقتصاد چسبنده، عملکرد اشتغال با تقویت موانع زیاد می‌شود.

1. Counter-productive  
2. Amable & Ernst  
3. Wasmer & Weil  
4. Rigid equilibrium

## روش‌شناسی

## توصیف داده

در مقاله حاضر، داده‌های سری زمانی ایران طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۹ مورد استفاده قرار می‌گیرد. داده‌ها از سایت مرکز آمار ایران، بانک مرکزی ایران و بانک جهانی<sup>۱</sup> گردآوری شده‌اند. در ادامه متغیرهای اصلی این مطالعه بررسی می‌شود.

## نرخ مشارکت زنان

نرخ مشارکت زنان متغیر وابسته الگو است. نرخ مشارکت نیروی کار، درصدی از جمعیت در سن کار در اقتصاد بوده که یا در حال کار و یا در جستجوی آن هستند. جمعیت در سن کار معمولاً به افراد ۱۶-۶۴ ساله اطلاق می‌شود. افرادی که در این گروه سنی به عنوان نیروی کار محسوب نمی‌شوند، دانش‌آموزان، افراد خانه‌دار، سربازان و افراد زیر ۱۶ سال که بازنشسته شده‌اند، هستند (ینیلمز و ایسیکلی<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰).

نرخ مشارکت نیروی کار متأثر از هر دو تغییر اشتغال و بیکاری است. این نرخ تغییرات جمعیت‌شناسی و رفتاری<sup>۳</sup> را منعکس می‌کند که نشان‌دهنده افزایش یا کاهش بسیار مهم مشارکت گروه‌های سنی مختلف در بازار کار است. شکاف جنسیتی نرخ مشارکت نیروی کار سطح جهانی در دهه ۱۹۹۰ از ۲۷/۹ به ۲۶/۱ کاهش یافت. کاهش نرخ مشارکت مردان در تمام مناطق سریع‌تر از نرخ مشارکت زنان است. با این حال، در دهه گذشته، بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۲، این فاصله با کاهش مساوی نرخ مشارکت زنان و مردان، ثابت باقی مانده است. سه دلیل گسترده برای کاهش نرخ مشارکت ذکر شده است. مهم‌ترین آن آموزش برای گروه سنی جوان‌تر اشاره دارد. دو دلیل دیگر افزایش سن و اثر کارگر ناامید<sup>۴</sup> عنوان می‌شود. شکاف مشارکت نیروی کار زنان به دلیل دو تحول متضاد ایجاد می‌شود. همگام با افزایش زنان تحصیل‌کرده، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، نرخ مشارکت آنان افزایش می‌یابد که این اجازه درآمد و کسب سود کامل از بهره‌وری بالاتر را به آنان می‌دهد. هم‌زمان، آموزش عالی برای زنان بزرگسال، هزینه‌های دیگری را در سیستم آموزشی ایجاد می‌کند که این هزینه بر زنان جوان‌تر اعمال می‌شود. این نرخ مشارکت زنان جوان را کاهش می‌دهد.

1. World bank

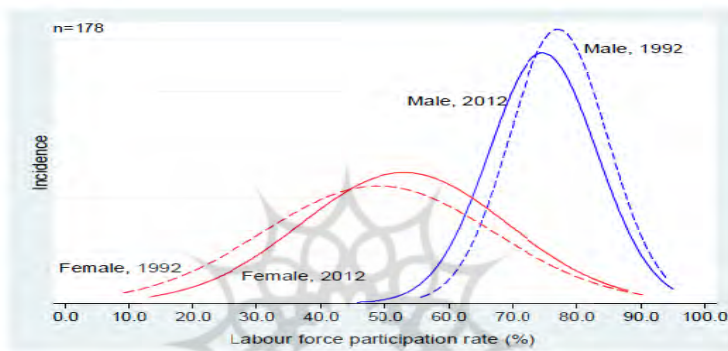
2. Yenilmez and Isikli, 2010

3. demographic and behavioural

4. Cohort

5. "discouraged worker" effect

نرخ مشارکت زنان در بازار کار افزایش و مشارکت مردان کاهش یافته است. علی‌رغم افزایش طی دهه‌های اخیر شکاف نرخ مشارکت هنوز تفاوت زیادی با نرخ مشارکت مردان دارد. به‌گونه‌ای که نرخ مشارکت زنان در سطح جهانی در سال ۱۹۸۰، ۵۰/۲ درصد بود که در سال ۱۹۹۰ به ۵۲/۲ درصد رسید؛ اما پس از آن این نرخ به ۵۱،۷ درصد در سال ۲۰۰۸ کاهش یافت. نرخ مشارکت مردان با کاهش همراه بود که از ۸۲/۲ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۷۷/۷ درصد در سال ۲۰۰۸ رسید (گزارش ILO، ۲۰۱۰). این شکاف جنسیتی در نمودار ۱ مشاهده می‌شود.

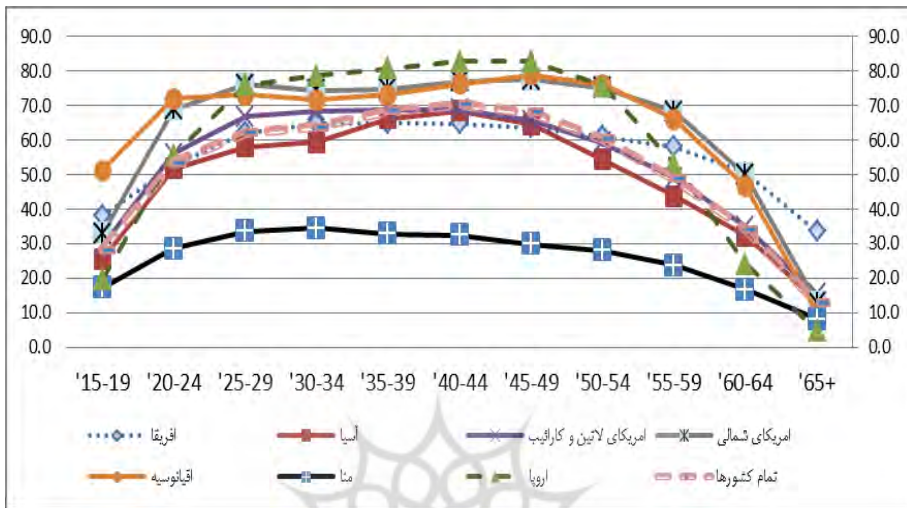


نمودار (۱) نرخ مشارکت زنان و مردان در سطح جهانی

منبع: ILO، ویرایش ششم، به‌روز رسانی در جولای ۲۰۱۲ (n تعداد کشورها)

در خاورمیانه و شمال آفریقا نرخ مشارکت و سهم حرفه زنان در حال افزایش است، با این حال، آنها در بین کم‌ترین و کوچک‌ترین در سطح جهان باقی ماندند. با توجه به ضرورت دنیای جهانی‌شده، بهره‌گیری کم‌نیمی از منابع انسانی دلیلی برای نگرانی است. منطقه‌ها با بازسازی اقتصادی و چالش‌های اقتصاد جهانی با ویژگی‌های متمایز خود مواجه است. یکی از ویژگی‌ها، محوریت نفت کشورهای این ناحیه از قبیل الجزایر، ایران، عراق، لیبی، عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس است. دیگر ویژگی متمایز به ساختار نیروی کار زنان مربوط می‌شود که از کم‌ترین میزان مشارکت نسبت به سایر مناطق برخوردار است. این خصوصیت نتیجه هر دوی فرهنگ و اقتصاد سیاسی است. اقتصاد نفت منطقه‌ای و جایگاهش در اقتصاد جهانی، به همراه منافع، راهبرد توسعه و سیاست‌های دولت از کشورهای خاص به توضیح الگوهای

اشتغال و عدم اشتغال زنان منطقه کمک می‌کند (مقدم، ۲۰۰۲). فاصله زیاد نرخ مشارکت زنان این منطقه نسبت به سایر مناطق به خوبی در شکل ۲ قابل ملاحظه است.



شکل (۲) نرخ مشارکت زنان به تفکیک قاره و گروه سنی، ۲۰۱۰

منبع: ILO، ۲۰۱۲

یکی از مشخصه‌های بازار کار ایران میزان پایین مشارکت زنان است. در دهه ۶۵-۱۳۵۵ بیکاری افزایش یافت که دلیل آن را می‌توان در کاهش تقاضای نیروی کار در اثر تعطیل شدن برخی از کارخانه‌ها یا ویرانی آنها در اثر جنگ تحمیلی، کمبود مواد اولیه و قطعات یدکی و رکود صنایع دستی به ویژه قالی‌بافی دانست؛ در حالی که در دهه ۷۵-۱۳۶۵ به دلیل رونق نسبی اقتصاد و تقاضای نیروی کار در بخش صنعت و خدمات، میزان شاغلین افزایش یافت و از تعداد بیکاران کاسته شد (مهاجرانی، ۱۳۷۷). در دهه بعد، تعداد افراد شاغل به دلیل ساختار جمعیتی افزایش می‌یابد. ساختار جمعیتی تحت تأثیر تغییر نرخ باروری و میزان مرگ و میر است. به دلیل تغییرات فرهنگی ناشی از انقلاب اسلامی و جنگ در دهه ۶۵-۱۳۵۵، سطح باروری افزایش یافت و در سال ۱۳۶۵ به بالاترین میزان خود می‌رسد. متولدین دهه مذکور جمعیت ۲۹-۲۰ ساله دهه ۸۵-۱۳۷۵ را تشکیل می‌دهند که به سن کار رسیده‌اند و قسمتی از آنان وارد بازار کار شده‌اند. از دیگر عامل مؤثر بر رشد نیروی کار در این دهه، ورود فارغ‌التحصیل بیشتر به بازار کار است.

در دوره ۱۳۶۵-۱۳۵۵، رکود اقتصادی سال‌های آغازین انقلاب و شروع جنگ تحمیلی، فضای حاکم بر دوران، تغییر نگرش جامعه نسبت به کار زنان خارج از خانه و معیارهای مرد سالارانه جهت تعیین نوع و حرفه شغل‌ها منجر به کاهش اشتغال و افزایش بیکاری زنان شد. وضع پاره‌ای قوانین جدید و محدودکننده همانند کسب اجازه زنان از همسرانشان برای کار کردن، ایجاد کسب و کار جدید و مسافرت به کاهش مشارکت زنان کمک کرد. از دیگر محدودیت‌هایی که می‌توان اشاره کرد جدا کردن محل کار زنان و مردان در برخی مشاغل بود.

جدایی محل کار زنان و مردان مانع از پیشرفت زنان در افزایش مهارت و دانش می‌شود. در موارد دیگر فعالیت‌های زنان در مشاغلی متمرکز شده که به‌گونه‌ای در امتداد نقش سنتی آنهاست. به عنوان مثال، در مناطق شهری مشاغل مربوط به آموزش و بهداشت و در مناطق روستایی مشاغل کشاورزی، بافندگی بیشتر مورد توجه است (علاءالدینی و رضوی، ۱۳۸۳).

لغو قانون حداقل سن ازدواج، متوقف شدن سیاست‌های مهار رشد جمعیت، وضع قوانین و مقررات موافق با افزایش زاد و ولد که سبب افزایش نرخ باروری و نرخ رشد جمعیت در دهه ۱۳۶۵-۱۳۵۵ شد، منجر به تغییر نگرش پیرامون کار زنان در بیرون از منزل شد و همچنین تقویت سنت‌ها و نگرش‌های خاص در جامعه و خانواده فرهنگ مردسالاری تأکید بر فعالیت‌های خانه‌داری و نقش‌های غیراقتصادی زنان، افزایش یافت (نوروزی، ۱۳۸۰)، اما با اتمام جنگ و شروع دوران بازسازی و سرمایه‌گذاری‌های مجدد نرخ مشارکت زنان اندکی افزایش می‌یابد. میزان نرخ مشارکت زنان در دهه‌های مختلف در جدول ۱ نشان داده شده است که نسبت به هم‌تایان خود در بازار کار از میزان مشارکت بسیار پایین‌تری برخوردارند.

جدول (۱) نرخ مشارکت اقتصادی (درصد)

سال	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰
کل	۴۷،۵	۴۵،۹	۴۲،۶	۳۹	۳۵،۳	۳۹،۴	۳۶،۹
مردان	۸۳،۹	۷۷	۷۰،۸	۶۸،۴	۶۰،۸	۶۵،۱	۶۰،۷
زنان	۹،۲	۱۲،۵	۱۲،۹	۸،۲	۹،۱	۱۲،۴	۱۲،۶

منبع: اطلاعات سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن برای سال‌های ۱۳۳۵-۹۰، مرکز آمار ایران

علاوه بر قوانین و مسائل فرهنگی، دسترسی کمتر زنان به سرمایه و اعتبار و اینکه زنان با محدودیت تنوع شغلی مواجه هستند، از دیگر عوامل کاهش نرخ مشارکت زنان می‌تواند باشد.

بخش‌های عمده فعالیت زنان در جوامع شهری و روستایی، شامل کشاورزی، تولید منسوجات (بیشتر قالی‌بافی)، آموزش، بهداشت و مددکاری اجتماعی است. پنج ویژگی کلیشه‌ای مثبت مانند: ماهیت مراقبتی داشتن، مهارت‌ها و تجربه‌های مرتبط با کارهای خانگی، مهارت‌های دستی و صداقت بیشتر و زیبایی ظاهری مناسب‌تر، سبب مناسب‌تر بودن زنان بر مردان می‌شود. در برخی مشاغل مانند: پرستاری، پزشکی، آموزگاری، مستخدمی، آشپزی، آرایشگری، ماشین‌نویسی، کتابداری، فروشنده‌گی، حسابداری و ... این پنج ویژگی کلیشه‌ای در انتخاب دخالت دارند. پنج خصوصیت کلیشه‌ای منفی از قبیل: بی‌میلی به سرپرستی و نظارت دیگران، قدرت بدنی پایین، توانایی کمتر در علوم و ریاضیات، اشتیاق کمتر برای مسافرت، بی‌رغبتی در رویارویی با کارهای مخاطره‌آمیز و استفاده از نیروی بدنی روی پذیرش زنان برای انواع مشاغل اثرگذار است. این عوامل منفی موجب مردانه گشتن مشاغلی مثل: مدیریت، کارفرمایی، هیئت رئیسه دولت، معماری، مهندسی، علوم فیزیکی و ریاضی، افسر هواپیما و کشتی، آتش‌نشانی، افسر پلیس و گارد امنیتی می‌شود (آنکر، ۱۹۹۸).

### شاخص توسعه مالی

توسعه مالی ناشی از منابع مختلف است و چند شکل دارد. آزادسازی ورود واسطه‌های جدید را در اثر امور مالی فراوان‌تر، میسر می‌سازد. اصلاحات قانونی ممکن است منجر به حمایت سهامدار یا بستانکار شود که مخاطرات اخلاقی را در اعطای وام و یا در تأمین حقوق صاحبان سهام کاهش دهد. در نتیجه، از تضاد مالی شرکت‌ها کاسته می‌شود. سرمایه‌گذاری بانک‌ها در غربالگری یا نظارت بهتر می‌تواند نتیجه مشابه را در پی داشته باشد. در همه این موارد، توسعه مالی تمایل به افزایش بودجه‌های خارجی در دسترس، گسترش و تسهیل تجارت‌های نوپا دارد. توسعه مالی همچنین با تخصیص سرمایه کارا تر و هدایت منابع بیشتر به پروژه‌های امیدوارکننده‌تر و در نهایت با تقویت تولید کل، می‌تواند به رشد کمک کند.

در دیگر سوی، باید اثرات دیگر توسعه مالی را هم مد نظر قرار داد. نخست، در اصل، توسعه مالی می‌تواند رشد بیکاری را تولید کند: کاهش محدودیت‌های تأمین مالی

ممکن است به بنگاه‌ها توان سرمایه‌گذاری در فناوری‌های سرمایه‌بر و در نتیجه باعث بسط تولید، فقط افزایش بهره‌وری اما عدم اشتغال شود. این را شواهد تجربی از رابطه توسعه مالی و اشتغال نشان می‌دهد.

دوم، حتی اگر توسعه مالی سبب افزایش اشتغال شود، امکان آنکه در تمام سطوح اتفاق افتد، نیست: واسطه‌ها و بازارهای مالی کارآمدتر برگزیده‌تر می‌شوند، آنها باید منابع را بین برندگان و بازندگان تخصیص دهند، اختصاص تأمین مالی بیشتر به صنایع و بنگاه‌های سودآور و تأمین مالی کمتر، به کسانی که رو هم رفته حتی ممکن است تعطیل شوند، صورت می‌گیرد. توسعه مالی ممکن است اهمیت و فراوانی تخصیص مجدد کار را در صنایع افزایش دهد. اما این نتیجه از قبل مشخص نیست، از آنجا که واسطه‌های مالی بسیار توسعه یافته به بنگاه‌هایی که از شوک‌های نقدینگی زیان دیده‌اند، قادر به ارائه کمک‌های مالی بیشتر هستند و همچنین به ایجاد ثبات در اشتغال و تولید کمک می‌کنند.

سوم، ادبیات حاضر سیستم مالی را به‌عنوان یک دستگاه کارآمد برای تخصیص منابع معرفی می‌کند در حالی که عملکرد واقعی آن از یکنواختی و بی‌نقصی دور است. رویدادهای اخیر یادآور آن است که بازارهای مالی ممکن است به جای مکانیزم قیمت عمل کرده و خودشان منبع ریسک شوند.

### روش تحقیق

در این مطالعه، معادله (۱) با استفاده از روش حداقل مربعات معمولی (OLS) به برآورد فرضیه تحقیق که اثرگذاری مثبت توسعه مالی بر اشتغال است، می‌پردازد. پس از انجام آزمون‌های مختلف، نتایج و پیشنهاد‌های لازم ارائه می‌شود:

$$L = c + \beta_1 FD + \beta_2 X + \varepsilon$$

که در آن،  $L$  متغیر وابسته که تعداد نیروی شاغل و  $FD$  شاخص توسعه مالی است.  $c$  عرض از مبدا،  $\beta_1$  و  $\beta_2$  ضرایب متغیرهای الگو هستند و  $\varepsilon$  جمله خطاست. متغیرهای مستقل در ادامه معرفی می‌شود:

### عمق مالی

**شاخص اول:** نسبت نقدینگی (M2) به تولید ناخالص داخلی جاری، معیار رایجی برای سنجش عمق سیستم مالی و اندازه بخش واسطه‌گری مالی است. این شاخص،

قدیمی‌ترین شاخصی است که برای اندازه‌گیری عمق مالی و مقیاس عمومی سنجش توسعه مالی مورد استفاده قرار گرفته است (اسدی و همکاران، ۱۳۹۲). این شاخص نمی‌تواند بیانگر درجه کارایی بخش مالی باشد (لوین و همکاران<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰).

**شاخص دوم** مورد استفاده برای عمق مالی، نسبت M3 (سپرده‌های بلند مدت + حجم نقدینگی) به تولید ناخالص داخلی است.

**لگاریتم تولید ناخالص داخلی:** از متغیرهای اثرگذار بر ایجاد اشتغال، تولید ناخالص داخلی است. لگاریتم تولید ناخالص داخلی نماینده رشد در نظر گرفته می‌شود. شدت اشتغال بالا نشان می‌دهد که رشد تولید منجر به ایجاد اشتغال قابل توجهی می‌شود؛ درحالی‌که مقدار پایین اشتغال بیان می‌دارد که ارتباط ضعیفی بین رشد و اشتغال وجود دارد (بهبود بیکاری). برخی دیگر نشان داده‌اند که رشد بهره‌وری بالاتر ممکن است رابطه بین رشد و اشتغال را محدود کند. بنابراین، هنگامی که رشد بهره‌وری افزایش می‌یابد، رشد اقتصادی باید برای ایجاد شغل بالاتر باشد. هنگامی که تولید ناخالص داخلی از حالت بالقوه خود سریع‌تر رشد می‌کند، رشد اقتصادی به اندازه کافی بالاست که شغل ایجاد کند (سيفريد<sup>۲</sup>، ۲۰۰۵).

**سرمایه انسانی:** متغیر مورد نظر برای سرمایه انسانی متوسط سال‌های آموزش عالی زنان (TER) است. این داده‌ها از روش محاسبه شده بارو-لی<sup>۳</sup> (داده‌های بانک جهانی، ۲۰۱۱) اخذ شده است. محاسبات روش بارو-لی در مقاطع زمانی پنج‌ساله برآورد شده‌اند که در این پژوهش آمار سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۵، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰ مورد استفاده بوده‌اند. برای سال‌های میانی بین ۱۹۸۰-۱۹۸۵، ۱۹۸۵-۱۹۹۰، ۱۹۹۰-۱۹۹۵، ۱۹۹۵-۲۰۰۰، ۲۰۰۰-۲۰۰۵ و ۲۰۰۵-۲۰۱۰ نیز متوسط نرخ رشد متغیر مذکور محاسبه و داده‌های سال‌های میانی بر اساس آن تکمیل شده‌اند (مجتهد و جوادی‌پور، ۱۳۸۳). افزایش در میزان تحصیلات بهره‌وری نیروی کار را افزایش می‌دهد و موجب افزایش عرضه نیروی کار ماهر می‌شود. در نتیجه انتظار بر این است که با افزایش سطوح تحصیلی میزان اشتغال افزایش یابد.

**متغیر ساختاری مانند درجه آزادی تجاری (OPE):** این شاخص از مجموع صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی محاسبه می‌شود. تأثیر این متغیر بر روی اشتغال به ترکیب کالاهای صادراتی و وارداتی بستگی دارد.

1. Levine et al.  
2. Seyfried  
3. Barro and Lee



**نرخ باروری:** مشارکت نیروی کار زنان اغلب با کاهش میزان باروری آنان ارتباط دارد. فرزندان کمتر باعث کاهش زمان صرف شده در خانه می‌شوند. انتظار می‌رود که افزایش باروری به کاهش نرخ مشارکت زنان منجر شده و رابطه بین این دو نرخ منفی باشد (علمی و روستایی، ۱۳۹۲).

**نسبت مخارج مصرفی دولت به تولید ناخالص داخلی:** افزایش مخارج دولت به دو گونه مختلف بر میزان اشتغال اثرگذار است. اعمال سیاست انبساطی مالی، با بیشتر شدن مخارج دولت، می‌تواند زمینه‌ساز افزایش اشتغال شود. رابطه مثبت بین افزایش مخارج دولت و اشتغال قابل انتظار است (فولادی و ستایش، ۱۳۹۲). از سوی دیگر، افزایش مخارج دولت و گسترده‌تر شدن بخش دولتی، منابع در دسترس بخش خصوصی را محدود ساخته و زمینه برای حضور این بخش را کم می‌کند که با کاهش سرمایه‌گذاری، انتظار کاهش اشتغال را می‌توان داشت. یک رابطه منفی بین بالا رفتن مخارج دولتی و اشتغال می‌توان متصور شد (جوود<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰).

**نرخ بیکاری (UNE)** از یک سو می‌تواند اثر دلسرد و مایوس‌کننده بر مشارکت زنان داشته باشد و از سوی دیگر، می‌تواند زنان را برای پیوستن به بازار کار برای جبران درآمد از دست داده خانواده خود به دلیل بیکاری همسر، تحریک کند که اصطلاحاً اثر کارگر اضافی نامیده می‌شود (جاموت<sup>۲</sup>، ۲۰۰۳). برخی شواهد حاکی از آن هستند که در اغلب مناطق، با افزایش نرخ بیکاری اثر منفی عدم تشویق کارگر بر اثر کارگر اضافی مسلط بوده و اولین گروهی که توسط کارفرما از بازار کار خارج می‌شوند، زنان هستند. انتظار می‌رود که با افزایش نرخ بیکاری، نرخ مشارکت زنان کاهش یابد (علمی و روستایی، ۱۳۹۲).

عوامل تأثیرگذار دیگری از جمله سیاست‌های مالیاتی، اندازه خانوار، میزان درآمد، تعداد فرزندان، سطح سواد والدین و شوهر، منطقه زندگی، مذهب و ... در نرخ مشارکت زنان دخیل است که با توجه به فقدان این داده‌ها، از آنها چشم‌پوشی می‌شود.

### برآورد الگو

برای بررسی پایداری متغیرهای موجود در الگوی تحقیق حاضر، از آزمون دیکی-فولر تعمیم‌یافته (ADF<sup>۳</sup>) استفاده شده است. فرضیه صفر این آزمون بیانگر این است که

1. Jude  
2. Jaumotte  
3. Augmented Dicky-Fuller

سری زمانی مورد نظر دارای ریشه واحد و نامانا است. بر اساس نتایج حاصل از آزمون ریشه واحد، فرضیه صفر مبنی بر وجود ریشه واحد رد می‌شود و متغیرهای مهم در سطح مانا هستند. همچنین، آزمون ریشه واحد ایم، پسران و شین<sup>۱</sup> (*IPS*) و لوین، لین و چو<sup>۲</sup> (*LLC*) انجام گرفت که نشان‌گر مانایی گروه متغیرها در سطح بوده است (جدول ۲).

جدول (۲) نتایج آزمون ریشه واحد گروه متغیرها

آزمون	آماره	سطح احتمال
ایم، پسران و شین	-۳,۷۹	۰,۰۰۰۱
لوین، لین و چو	-۱,۵	۰,۰۶

برای تعیین خودانباشتگی یا عدم آن، آزمون مانایی انگل گرنجر بر پسماند مدل برآوردی، انجام گرفت که بیانگر عدم ریشه واحد آن است. نتیجه حاصل از برآورد در جدول ۴ گزارش شده است.

جدول (۴) نتایج برآورد الگو

متغیر	ضرایب	آماره	سطح احتمال
عرض از مبدأ	-۰,۵۰۸	-۲,۴۸	۰,۰۲
عمق مالی: شاخص اول ( <i>M2</i> )	۹,۳۳	۰,۵۹	۰,۵۵
عمق مالی: شاخص دوم ( <i>M3</i> )	۰,۰۰۴	۳,۷۰	۰,۰۰۱۲
نرخ باروری	-۰,۰۴۵	-۱۰,۶	۰,۰۰۰
لگاریتم تولید ناخالص داخلی ( <i>LGDP</i> )	۰,۰۰۸	۰,۴۳	۰,۶۶
باز بودن تجاری ( <i>OPE</i> )	-۰,۰۰۱۵	-۳,۸۶	۰,۰۰۰
متوسط سال‌های آموزش عالی ( <i>TER</i> )	۰,۳۷	۵,۶۶	۰,۰۰۰
مخارج دولت ( <i>GE</i> )	۰,۰۰۴۲	۴,۶۳	۰,۰۰۰۱
نرخ بیکاری ( <i>UNE</i> )	-۰,۰۰۲	-۱,۸۱	۰,۰۸
$R^2$		۰,۹۹	
F	-	۱۰۵۹,۳۸	۰,۰۰۰
آماره <i>W-C</i>		۲,۲۳	

1. Im, Pesaran & Shin W-Stat  
2. Levin, Lin & Chu

متغیرهای به کاررفته در مدل ۰,۹۹ درصد از نرخ مشارکت زنان را توضیح می‌دهند. با توجه به آماره تی‌استیودنت، اکثر متغیرهای برآوردی در سطح ۰,۹۵ معنادار هستند. آماره  $F$  متضمن معناداری کل رگرسیون است.

ضرایب هر دو شاخص توسعه مالی حاکی از آن است که با تقویت بخش مالی نرخ مشارکت زنان بالا می‌رود. این تأییدی است بر فرضیه پژوهش که گسترش بیشتر توسعه مالی، اشتغال زنان را می‌تواند افزایش دهد.

یافته مهم دیگر این پژوهش، اثر مثبت و قوی آموزش بر رشد اشتغال است. نرخ مشارکت زنان با افزایش متوسط سال‌های آموزش عالی افزایش می‌یابد. به گونه‌ای که با افزایش ۱ سال به متوسط سطح سواد، می‌توان انتظار داشت رشد اشتغال ۰,۳۷ درصد افزایش داشته باشد.

لگاریتم تولید ناخالص داخلی در عین حالی که از سطح معناداری بالایی برخوردار نیست اما اثرگذاری آن بر نرخ مشارکت زنان، با علامت مثبت قابل مشاهده می‌شود. شاخص باز بودن تجارت اثر بازدارنده نرخ مشارکت زنان را به همراه دارد. می‌توان علت آن را در ترکیب صادرات و واردات کشور دانست. عمده صادرات ایران را محصولات نفتی و مواد خام تشکیل می‌دهد و جای آنکه اشتغال داخل را تقویت کند، زمینه ساز اشتغال کشورهای خارجی است.

نرخ مشارکت زنان با افزایش نرخ باروری زنان رو به کاهش می‌نهد و با افزایش یک درصدی نرخ باروری نرخ مشارکت زنان ۰,۰۴۵ درصد کاهش می‌یابد.

ضریب بیکاری نشان‌دهنده آن است که در صورت افزایش یک درصدی نرخ بیکاری، احتمال مشارکت زنان ۰,۰۰۲ درصد کاهش می‌یابد. به عبارتی، اثر دلسرد کننده نرخ بیکاری بیشتر از اثر تشویقی آن است و به کم شدن نرخ مشارکت زنان می‌انجامد. مثبت بودن ضریب مخارج دولت نشان می‌دهد که اعمال سیاست مالی می‌تواند نقش زنان را در اقتصاد تقویت کند. این اثر مثبت را می‌توان ناشی از این دانست که حجم دولت در اقتصاد ایران بزرگ‌تر و نقش آن نسبت به بخش خصوصی پررنگ‌تر احساس می‌شود.

### نتیجه‌گیری

نقش و جایگاه مشارکت زنان در توسعه و تأمین نیروی انسانی از اهمیت بالایی برخوردار است. در هر کشور میزان مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف، از مهم‌ترین عوامل مؤثر در رشد و توسعه اقتصادی آن کشور است. این پژوهش در کنار عوامل مهم

به بررسی اثر توسعه مالی بر نرخ مشارکت زنان طی دوران ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۹ ایران می‌پردازد. مؤسسات و بازارهای مالی اثر قابل توجهی بر توسعه و ثبات اقتصادی دارند که به تبع خود می‌تواند افزایش اشتغال را به دنبال داشته باشد.

نتایج برآورد حاکی از آن است که شاخص‌های توسعه مالی زمینه‌ساز نرخ مشارکت زنان بوده است و آن را افزایش می‌دهد.

از دیگر نتایج برآورد می‌توان به این اشاره کرد که افزایش متوسط سال تحصیل، مشارکت زنان را افزایش می‌دهد. افزایش نرخ باروری و بیکاری دارای اثری منفی بر میزان اشتغال زنان است. از نکته مهم اینکه اثرگذاری درجه باز بودن تجارت منفی است که دلیل آن را می‌توان در ترکیب صادرات و واردات دانست.

با استفاده از نتایجی که ذکر شد، شایسته است که با توجه به جمعیت جوان کشور و نیاز به اشتغال آنان از یک سو و نیاز مبرم اقتصاد ایران به رشد و افزایش تولید از سوی دیگر، توجه جدی به افزایش و بهبود شاخص‌های مرتبط با سرمایه انسانی از قبیل افزایش متوسط سطح سواد صورت گیرد. ارتقاء کیفیت آموزش و مهارت دانش‌آموختگان می‌تواند از خیل بیکاران بکاهد. زمینه‌سازی برای ارتباط بیشتر بین تخصص و شغل‌های مورد نظر از دیگر مواردی است که باید مورد توجه قرار بگیرد. کاهش نرخ بیکاری در کشور به نرخ رشد اقتصادی هشت درصدی نیازمند است. کنترل تورم، افزایش رشد اقتصادی و توسعه بخش مالی از راهکارهایی هستند که می‌توانند زمینه‌ساز اشتغال باشند. سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کارآفرین و اشتغال‌زا را می‌توان از گام‌های مؤثر در ایجاد اشتغال دانست. کار خصوصی زنان کشورهای در حال توسعه برخلاف کشورهای توسعه‌یافته با مشکلاتی همراه است که نقش دولت‌ها در هموارسازی و رفع این مشکلات حائز اهمیت است. همچنین، فرصت‌های شغلی بیشتری را با تغییر ترکیب صادرات و واردات و گذار از صادر کردن مواد خام و اولیه به صادر کردن کالاهای نهایی می‌توان ایجاد کرد.

## منابع

- اسدی، ز؛ بهرامی، ج و طالبلو، ر (۱۳۹۲). تأثیر پدیده نفرین منابع بر توسعه مالی و رشد اقتصادی در قالب الگوی پانل پویا، فصل‌نامه علمی پژوهشی، پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، سال سوم، شماره دهم، ۹-۲۶.
- ایروانی، م (۱۳۸۴). زنان، نظام آموزش عالی و اشتغال در ایران. فصل‌نامه بررسی‌های اقتصادی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۸۲-۱۰۲.
- علا الدینی، پ و رضوی، م (۱۳۸۳). وضعیت مشارکت و اشتغال زنان در ایران، فصل‌نامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال سوم، شماره ۱۲، ۱۳۱-۱۵۶.
- علمی، ز.م و روستایی شلمانی، خ (۱۳۹۲). عوامل مؤثر بر مشارکت اقتصادی زنان با استفاده از روش پانل پروبیت کسری (مورد مطالعه کشورهای منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا)، فصل‌نامه علمی پژوهشی، پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، سال چهارم، شماره چهاردهم، ۱۱-۲۸.
- عمادزاه، م (۱۳۸۲). اهمیت سرمایه‌گذاری در آموزش زنان. پژوهش زنان، دوره ۱، سال ۲، شماره ۷، صص ۱۱۵-۱۴۰.
- مجتهدی، ا و جوادی‌پور، س (۱۳۸۳). "بررسی اثر مخارج بهداشتی بر رشد اقتصادی (مطالعه موردی کشورهای منتخب در حال توسعه)"، فصل‌نامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۱۹، صص ۳۱-۵۴.
- مهاجرانی، ع (۱۳۷۷). "تحول اشتغال و بیکاری در ایران (۱۳۷۵-۱۳۴۵)"، علوم سیاسی: اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۹ و ۱۳۰.
- میرزایی، ح (۱۳۸۳). عوامل مؤثر بر مشارکت اقتصادی زنان ایران با استفاده از مدل رگرسیونی داده‌های پانلی، پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۱، صص ۱۱۳-۱۳۲.
- نوروزی، ل (۱۳۸۰). تأثیر تحصیلات عالی بر نرخ مشارکت و عرضه نیروی کار زنان و پیش‌بینی تحولات آن در آینده، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، وزارت علوم تحقیقات و فناوری، طرح نیازسنجی نیروی انسانی متخصص و سیاست‌گذار توسعه منابع انسانی کشور، طرح پژوهشی شماره ۲۶.
- نوروزی، ل (۱۳۸۳). تفاوت‌های جنسیتی در ساختار شغلی، پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۶۵-۱۷۸.

Acemoglu, D. (2001). Credit market imperfections and persistent unemployment, *European Economic Review*, 45, 665-679.

- Ali Khan, R. E., & Khan, T. (2009). Labor force participation of married women in Punjab (Pakistan). *Journal of Economic and Social Research*; 11, 2, 77-106.
- Anker, R. (1998). *Gender and Jobs: Sex Segregation of Occupation in the World*. Geneva, ILO.
- Amable, B., & Ernst, E. (2006). Specific investments when financial and labor market interact, mimeo.
- Arango, L. E., & Posada, C. E. (2007). Labour participation of married women in Colombia. *DESARROLLO Y SOCIEDAD*; pp. 93-126.
- Arnold, L. (2002). Financial market imperfections, labour market imperfections and business cycles, *Scandinavian Journal of Economics*, 104, 105-124.
- Arshad Khan, M., & Qayyum, A., & Sheikh, S. A. (2005). Financial Development and Economic Growth: The Case of Pakistan, *The Pakistan Development Review*, Vol 44, No. 4, pp. 819-837.
- Aziz, F. (2008). Trends in labor force participation rates by gender and race. *Economics School of Business*. Hamline University.
- Bbaale, E. (2011). Female Education, Labour force participation and fertility: Evidence from Uganda. *Final Report Submitted to the African Economic Research Consortium (AERC)*, Nairobi-Kenya.
- Belke, A. & Fehn, R. (2000). Institutions and structural unemployment: do capital market imperfections matter?, Discussion Paper 190/2000, Department of Economics, University of Hohenheim.
- Belke, A., Fehn, R. & Foster, N. (2002), Venture capital investment and labour market performance: a panel data analysis, CESInfo Working Paper, 562.
- Benito, A. & Hernando, I. (2008). Labour demand, flexible contracts and financial factors: new evidence from Spain, *Oxford Bulletin of Economics and Statistics*, forthcoming.
- Bratti, M. (2003). Labour force participation and marital fertility of Italian women: the role of education. *Journal of Population Economics*; No. 16, 525-554.
- Castel, V., Phiri, M., & Stampini, M. (2010). Education and employment in Malawi. *African Development Bank Group*, Working Paper series, No. 110.
- Čihák, M., & Demirgüç-Kunt, A., & Feyen, E., & Levine, R. (2013). Financial development in 205 economies, 1960 to 2010.
- Caggese, A. (2006). Firms financing constraints, labour demand and R&D, mimeo, *Pompeu Fabra University*.
- Contreras, D., & Plaza, G. (2008). Female Labor Force Participation in Chile: How Important Are Cultural Factors?. *Journal of Feminist Economics*.

- Ejaz, M. (2007). Determinants of female labor force participation in Pakistan an empirical analysis of PSLM (2004-05) Micro Data. *The Labore Journal of Economics*, 203-235
- Euwals, R., Knoef, M., & Vuuren, D.V. (2007). The trend in female labour force participation: What can be expected for the future?. *IZA Discussion Paper Series*; No. 3225.
- Evans, M.D.R., & Kalley, J. (2004). Trends in women's labor force participation in Australia: 1984-2002. *Melbourne Institute; Working Paper*, ISSN 1328-4991, ISBN 0 7340.
- Faridi Z. M., Malik, Sh., & Basit, A.B. (2009). Impact of education on female labour force participation in Pakistan: Empirical evidence from primary data analysis. *Pakistan Journal of Social Sciences (PJSS)*; 29, 1, 127-140
- Fechs, R. & Fuchs, T. (2003). Capital market institutions and venture capital: do they affect unemployment and labour demand ?, *CESInfo Working Paper* 898.
- Ince, M. (2010). How the education affects female labor force? Empirical evidence from Turkey. *Procedia Social and Behavioral Sciences*; 2, 2, 634-639.
- Jao Y., & Li, J.A. (2011). Trends in the labor force participation of married mothers of preschool-aged children in Taiwan. *RAND Working Paper*; No. 850.
- Jaumotte, F. (2003). Female labour participation: Past trends and main determinants in OECD countries. *Economics Department Working Paper*; No. 379.
- Levine, R., Loayza, N. and Beck, T. (2000). Financial Intermediation and Growth: Causality and Causes, *Journal of Monetary Economics*, 46, pp. 31-77.
- Levine, R. (2005). Finance and Growth: Theory and Evidence, *Handbook of Economic Growth*, Amsterdam, Netherlands, Elsevier, Chapter 12, 1(1), pp. 865-934.
- Lincove, J. A. (2008), Growth, girls' education and female labor: A longitudinal analysis. *The Journal of Developing Areas*; 41. 2. 45-68.
- Lisaniler, F.G., & Bhatti, F. (2005). Determinants of female labour force participation: A study of North Cyprus. *Review of Social, Economic & Business Studies*, Vol. 5/6, 209-226.
- Mainddin, M. (2012). Education and Women's Participation in India Economy: A Regional Analysis. *Journal of Geography and Regional Planning*; 5, 2, 36-50.
- Munch, C., & Wijnbergen, S. (2009). Education and labor market activity of women: An age-group specific empirical analysis. *University of Amsterdam, Tinbergen Institute Discussion Paper*.
- Nickell, S. & Nicolitsas, D. (1999). How does financial pressure affect firms?, *European Economic Review* 43, 1435-1456.
- Nickell, S. & Wadhvani, S. (1991). Employment determination in British industry:

- Investigation using micro-data, *Review of Economic Studies*, 58, 955–969
- Ntuli, M. (2007). Determinants of South African women's labour force participation, 1995-2004. *IZP Discussion Paper Series*, NO. 3119.
- Psacharopoulos, G., & Tzannatos, Z. (1987). Education and female labor force participation, *Paper presented at the World Congress of Comparative Education*, 6<sup>th</sup>, Rio de Janeiro, Brazil, Reports – Research, Technical. Speeches/Conference Papers (150).
- Sackey, H. (2005). Female labour force participation in Ghana: The effect of education. *AERC Research Paper 150, African Economic Research Consortium, Nairobi*.
- Seyfried, W. (2005). Examining the Relationship between Employment and Economic Growth in the Ten Largest States, *Southwestern Economic Review*, Vol 32, No 1, 13-24.
- Tansel, A. (2002). Economic development and female labor force participation in Turkey: Time-series evidence and cross-province estimates. *Economic Research Center, ERC Working Papers in economics 01/05*.
- Sharpe, S. (1994). Financial market imperfections, firm leverage and the cyclicity of employment, *American Economic Review* 84, 1060–1074.
- Rajan, R. G., & Zingales, L. (1998). Financial Dependence and Growth, *The American Economic Review*, Vol. 88, No. 3, pp. 559-586.
- Rendon, S. (2000), Job creation under liquidity constraints: The Spanish case, *Mimeo, Universitat Pompeu Fabra*.
- United Nations, 2010, “The World's Women 2010 Trends and Statistics” Department of Economic and Social Affairs, United Nations, New York, 2010.
- Wasmer, E. & Weil, P. (2004). The macroeconomics of labour and credit market imperfections, *American Economic Review*, 94, 944–963.
- Yenilmez, F., & Isikli, B. (2010). The comparison of labor force participation rate of women in Turkey with the world country groups. *Anadolu University Journal of social*, 10, 3, 77–92.